بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 19 اردیبهشت 1396.

خب بحث سر این بود که در مورد نوه های پسری و دختری اینکه للذکر مثل حظ الانثیین ارث برده می شود مستند به چه قاعده ای است. مرحوم آقای قمی استناد کرده بودند به اینکه چون اولاد اولاد به منزله اولاد هستند این اقتضای این مطلب را دارد. عرض کنم خدمت شما این مطلب در لا به لای کلمات آقایان دیگر هم وارد شده است قبل از ایشان در کلمات دیگر هم هست حالا بعد عرض می کنم بعضی از کلماتش را اشاره می کنم. خب یک بحثی اینجا مطرح کردیم که آیا این استدلال را که ما گفتیم ناتمام است، اصل این استدلال را می شود در مورد کل ذی رحمٍ بمنزله الرحم الذی یجر به پیاده کرد یا پیاده نکرد. ما می گفتیم که نه این استدلال به آن ربطی ندارد و اینکه ما قبلا می گفتیم که اگر این استدلال تمام باشد در کل ذی رحمٍ هم می شود پیاده کرد نه این مطلب ها درست نیست. یک توضیح بیشتر بدهم بعضی از دوستان ظاهرا مطلب را نیازمند توضیح می دیدند. ببینید ما در مورد عمو و عمه در نظر بگیرید، در مورد عمو و عمه که یکی از مسائل آینده ما هست اگر ما قائل به آن قاعده ای باشیم که ما گفتیم ما می گوییم که کل ذی رحمٍ بمنزله الرحم الذی یجر به مفادش ولو به اطلاق مقامی این است که هر ذی رحمی کأنه از آن قریبش ارث می برد. ببینید آن قریبش چطوری ارث می برد از آن ارث می برد. خب این را قائل شویم می گوییم اگر پدر میّت از دنیا رفته بود و عمو و عمه می خواستیم برسیم چطوری ارث می برد؟ للذکر مثل حظ الانثیین باید ارث را تقسیم می کردیم. حالا هم باید این جوری ارث را تقسیم کنیم. ولی استدلالی که آقایان مطرح کرده اند اینطوری نیست. اینها می گویند که چون تفصیل حکم منزل علیه هست، در اولاد البنت یقومون مقام البنت می گویند چون تفضیل و نصف پسر ارث بردن حالا این جوری تعبیر کنم نصف پسر ارث بردن، حکم دختر است، پس اولاد دختر هم باید در این حکم که نصف دختر ارث بردن باشد مثل دختر باشد. که توضیح دادم در جلسه قبل که این مطلب درست نیست چون در واقع هم اولاد دختر چه پسر باشند چه دختر باشند هر دو را به منزله دختر قرار داده است. این معنا ندارد که حکم نصف ارث بردن را در مورد پسر هم جاری کنیم. بگوییم حکمی هست که می تواند روی پسر و دختر هر دو جاری شود. این نصف ارث بردن معنا ندارد در آن. ولی اگر بخواهیم این را تطبیق بدهیم در کل ذی رحمٍ، باید بگوییم که عمو و عمه حکم پدر را دارند. پدر از احکامش این نیست که مثلا دو برابر مادر ارث ببرد. پدر گاهی اوقات مساوی با مادر می برند گاهی اوقات دو برابر می برد گاهی اوقات فرض بر است و گاهی اوقات قرابت بر هست دو برابر بردن جزو احکام پدریت نیست بله حالا در بعضی از موارد مقتضی ارث این است که پدر دو برابر مادر ببرد آن حالا ممکن است ولی این ناظر به احکام بالفعل ارث هست نه در مقام مقتضی و امثال اینها. این می گوید که آن احکامی که برای غریب هست اگر به منزله را اینجوری بخواهیم معنا کنیم آن احکام در مورد ذی رحمی که به وسیله آن غریب به میت متصل می شوند هست. این نمی توانیم در واقع آن مطلب را اینجا پیاده کنیم. بله شبیه این مطلب را یک جای دیگری می شود پیاده کرد. آن جایی که مثلا اولاد الاخوه گفته اند به منزله اخوه است. بعضی ها این جور گفته اند که چون اخوه مثلا امی به تساوی ارث می برند، اولاد اخوه امی هم به تساوی ارث می برند. آن را این استدلال که دقیقا در ریاض این مطلب را آورده است. من حالا عبارتش را هم می خوانم در بحث اولاد اخوه و اخوات امی به همین استدلال کرده است برای اینکه اینها با هم دیگر به تساوی ارث میبرند

و إن كانوا أي أولاد الإخوة و الأخوات لأم خاصة اقتسموا نصيبهم بينهم بالسوية مطلقا و لو اختلفوا في الذكورة و الأنوثة فإن ذلك حكم المنزلة

حکم منزلتی که اولاد اخوه وقتی به منزله اخوه هستند، وقتی خود اخوه امی للذکر مثل حظ الانثیین ارث می برند معذرت می خواهم مساوی ارث می برند اولاد اخوه هم باید مساوی ارث ببرند. شبیه همین استدلالی هست که در ما نحن فیه گفته اند. گفته اند که اولاد بنت چون به منزله بنت هستند، بنت که نصف عرض کنم در مورد بنت قاعده للذکر مثل حظ الانثیین تطبیق داده می شود اولاد بنت هم باید همین قاعده در موردش پیاده شود. همین اشکالی که ما آنجا کردیم آنجا هم همین اشکال در موردش ی آید. حالا تفصیل بیشترش را در آن بحث خواهیم گفت.

سؤال:

پاسخ: چون حکم فعلی همه اش را میبرد.

سؤال:

پاسخ: نه این هیچی را اقتضا نمی کند. از این روایت چیزی در نمی آید. نه توجه نکته را نکردید. یک بحث این است که ما کل ذی رحم بمنزله الرحم الذی یجر به ما می گفتیم که این بمنزله یعنی آن ذی رحم را کأنه اینها وارث از او هستند. اگر یک دختری وجود داشته باشند فرزندان بخواهند از مادرشان ارث ببرند چطوری ارث می برند؟ للذکر مثل حظ الانثیین ارث می برند. اینجا هم همین جور است. همان اطلاق مقامی ای که هست حالا اطلاق مقامی در کل ذی رحمٍ بگیرید اطلاق مقامی در اینکه یقو

حالا بگذارید این را یک توضیح بیشتری بدهم ببینید کل ذی رحم بمنزله الرحم الذی یجر به یک بار این ذی رحم که ما می گوییم به منزله آن واسطه است از این عبارت استفاده می شود که پسر دختر به منزله آن دختر است. دختر دختر هم به منزله آن دختر است. اگر آن دختر میّت عده ای اولاد داشته باشد و همه این اولاد به منزله مادرشان هستند. اینکه همه این اولاد به منزله مادر هستند به چه معنا است؟ اگر یک ولد بود می گفتیم به منزله مادر هست یعنی ارث مادر را می دادیم به فرزندان. ولی اینکه نمی گوید جایی که این ذی رحم یک دانه است به منزله آن من یجرّ به هست. اگر متعدد باشند این ذی رحم ها همه این ذی رحم ها به منزله آن رحمی هستند که یجرّ به. پس بنابر این اگر ده تا فرزند دختر داشته باشد، هر ده تا آنها به منزله آن دختر هستند. این به منزله هستند یعنی چه؟ ما می گوییم ولو به اطلاق مقامی اینکه به منزله آن هست یعنی کأنه آن را وارث فرض کن از آن دارم ارث می برم. اگر آن مرده بود خواستیم ارث مادر این بنت مرده بود بین فرزنداشان تقسیم می کردیم چطوری تقسیم می کردیم حالا هم همان جور تقسیم کن. معنایش خب این است که للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم شد اینجا هم همین جور است. همچنین در مورد عمو و عمه هم همین. عمو و عمه ارث بابا را می برند. اگر بابا مرده بود ارثش را می خواستیم به عمو و عمه بدهیم چه شکلی می دادیم؟ نگاه می کردیم که این اخوتش أبی است یا أمی است. اگر اخوتی اخوت أبی باشد للذکر مثل حظ الانثیین می دادیم. اگر اخوتش اخوت أمی باشد بالسویه ارث می دادیم. این هم همین است. عمو و عمه پدری للذکر مثل حظ الانثیین هست حالا نه للذکر تعبیر بدی کردم همان عیب ندارد آیه قرآن هم للذکر مثل حظ الاثیین دارد دیگر. اخوه و اخوات همه این تعبیر دارد. عمو و عمه، عموی أبی دو برابر عمه أبی می برد. ولی عموی أمی و عمه أمی مساوی می برند. و نحوه ارث بردنش هم همان است که اخوه نمی دانم یک ششم، اخوه متعدد باشد یک سوم است. اخوه امی متعددش باشد یک سوم است واحدش باشد یک ششم است همان احکامی که در مورد اخوه أمی متعدد و واحد و امثال اینها همه اینها بار می شود. پس بنابر این اینکه عمو و عمه، عمو دو برابر عمه می برد در جایی که أبوینی یا أبی تنها باشد نه به خاطر اینکه بابا دو برابر مادر می برد. به خاطر اینکه هذا حکم اخوت من أب. چون حکم اخوت أبی این جوری است. چون رابطه بین عمو و عمه با پدر رابطه اخوت من أب هست. و اخوت من أبٍ اقتضا می کند که أخ دو برابر أخت ارث ببرد.

سؤال:

پاسخ: آن بعضی وقت ها کافی نیست. نه آن بما انه چه می گویید بنت هم؟

شاگرد:

پاسخ: آره دیگر ما به آن کار نداریم. دقت نمی کنید. بنت هر وقت هر مقدار ارث برد آن را به بعدی می دهیم. چطوری به بعدی می دهیم فرض می کنیم که اگر آن بنت مرده بود به بعدی چطوری می دهیم

سؤال:

پاسخ: نه در حد مقتضی اگر با هم جمع باشند. اگر با هم جمع باشند للذکر مثل حظ الانثیین. مال پدر و مادر این جور نیست اگر با هم باشند. این جور نیست که حکم اجتماعشان باشد. ربطی به آن ندارد. بحث سر این است اینها را با هم دیگر قاطی نکنید.

این است که حالا یک تعبیری در حاشیه آقای آقا سید عبد الرسول شریعت مداری بر مهذّب بود تعبیر قشنگی بود من عین آن را می خوانم ایشان به تناسب در مورد بحث اولاد أخ و اولاد أخت امی یک بحثی دارند که بعد به آن می رسیم و در موردش صحبت می کنیم ایشان می گویند که

کل ذی رحم بمنزله الرحم الذی یجر به

می گوید

المتبادر من هذا التنزيل عند العرف انهم يأخذون مال من تقربوا به بحيث كأنهم يرثونه و مقتضى ذلك ان يكون المال بينهم هنا بالتفاضل كما إذا ورثوه حقيقة

کأنه می خواهد بگوید که هر وارثی اگر با واسطه ارث می برد کأنه از آن واسطه ارث برده است. این ما می گفتیم که این مطلب از اطلاق مقامی استفاده می شود. حالا اطلاق لفظی ایشان حالا المتبادر من هذا التنزیل عند العرف تعبیر کرده است. این عین همان تعبیری که فقها در این جور موارد دارند را ما قائل شده ایم. بنابر این این وجه سومی که به جای آن قاعده ای که ما ذکر می کردیم بود بحث اینکه اولاد الاولاد بمنزله الاولاد بود که بحثش گذشت. دلیل چهارم جایگزین دلیلی است به نام قاعده التفاضل یا قاعده التفضیل که اصلا یک اصل اولیه وجود دارد که اصل تفضیل است. که اصل این است که هر جایی که مذکر و مؤنث با هم بودند مذکر دو برابر مؤنث ارث ببرد. این اصل تفضیل در کلمات فقها در جاهای مختلف وارد شده است. اولین کسی که من همین جوری بالصراحه در کلماتش دیدم مرحوم نراقی در مستند هست. حالا بعضی از آدرس هایش را دو تا عبارت دارد آن ها را می خوانم ولی بعضی از آدرس هایش را حالا بدهم ایشان در همین بحث ما این جوری دو تا استدلال برای این قاعده مطرح کرده است. یک استدلال همان عموم تنزیل بود که در کلمات آقای قمی هم بود. می گوید

و ممّا يمكن أنّ يستدلّ به علىٰ أنّ أولاد الأولاد يتقاسمون تقاسم الأولاد،

یعنی للذکر مثل حظ الانثیین

، الأخبار الواردة في علّة تفضيل الرجال،

این مستند جلد 19 صفحه 196 هست. در دو صفحه بعد صفحه 198 بحث را یک قدری بیشتر باز کرده است. می گوید که اینکه اولاد بنت للذکر مثل حظ الانثیین ارث می برند این

لا لقوله تعالىٰ يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِي أَوْلٰادِكُمْ

آن استدلالی که صاحب جواهر دارد

لعدم صدق الولد.

می گوید ولد ولد مستقیم است. ولد با واسطه را نمی گیرد.

بل للاجماع

وجه اولی که ذکر کردیم

و أخبار علّة تفضيل الرجال المتقدمة «6».

و قول الرضا (عليه السّلام) في فقهه:

یک استدلال دوم این است که در فقه الرضا به عنوان یک قاعده عام گفته شده است که

«و جعل الأموال بعد الزوج و الزوجة‌ و الأبوين للأقرب فالأقرب، للذّكر مثل حظّ الأُنثيين»

در اقرب فالاقرب للذکر مثل حظ الانثیین جاری هست

خرج ما خرج بالدليل فيبقىٰ الباقي.

این قانون عامی که هست بحث فقه الرضا را به آن تمسک کرده است. بعد ایشان مفصل به این قاعده تفصیل استدلال کرده است. قاعده تفصیل رجال بر نساء مستند الشیعه جلد 19 صفحه 319، 320، 321، 328، 330، 334، صریحا به این قاعده تمسک کرده است. شاید در لا به لای مطالب دیگرش هم تمسک باشد. در انوار الفقاهه شیخ حسن کاشف القطاع کتاب المیراث صفحه 55 به این قاعده اشاره دارد. در جواهر جلد 39 صفحه 174، 176، 184، اشاره دارد. الفوائد الجعفریه صفحه 148. بعد دیگر کتاب های متأخر در مهذّب الاحکام آقای سبزواری و در فلقه الصادق آقای روحانی و جاهای دیگر این استدلالات مکرر وارد شده است و با این قاعده جایی که مرتب و منظّم استدلال هست در همین عرض کنم مستند مرحوم نراقی این دو استدلالش هست. البته یک استدلال سومی هم در بعضی جاها شده است که از خود یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین خواسته اند این را استدلال کنند که آن خب خیلی ضعیف است. از آن به عنوان یک قاعده عام که نمی شود از آن استفاده کرد. اگر باشد به همین دو استدلالی که مرحوم نراقی استناد کرده است باید استناد کرد. ولی ما عرض کردیم که این دو استدلال ناتمام است. استدلال فقه الرضا را که قبلا صحبت نشد فقط اشاره کنم ما فقه الرضا را روایت از امام رضا نمی دانیم یک کتاب فقهی است به احتمال زیاد کتاب التکلیف شلمقانی هست همچنان که مرحوم آقا سید حسن صدر در رساله فصل القضاء فی الکتاب المشتهر بفقه الرضا مطرح کرده است به احتمال زیاد آن مال او هست آن به هر حال اثبات نشده است که کتاب مال امام رضا علیه السلام هست. خودش یک بحث مبسوط می طلبد که حالا در مقام بیانش نیستیم.

سؤال:

پاسخ: آن هم قطعا اشبه است. اخیرا قطعه ای از کتاب شرایع علی بن بابویه به دست آمده است. این قطعه شباهت زیادی با فقه الرضا دارد ولی خیلی جاهایش هم متفاوت است. مقایسه بین این دو تا خیلی روشن می کند که آن که بعضی ها خیال کرده اند شرایع علی بن بابویه هست نه، علی بن بابویه در شرایع ظاهرا از این کتاب خیلی متأثر است. متأثر است ولی این نیست یعنی منقولاتی که دارد متفاوت است کاملا در همین مقدمه کتاب قطعه ای از شرایع علی بن بابویه که اخیرا چاپ شده است مفصل موارد اختلافش را مصححین آورده اند و کسی ببیند مطمئن می شود که کتاب فقه الرضا ولو اینکه شرایع علی بن بابویه از آن تأثیر گرفته است همچنان که مرحوم صدوق در مقنع و بعضی جاهای دیگر هم از این فقه الرضا تأثیر گرفته است ولی تأثیر گرفته اند ولی تأثیر گرفته اند آن نیستند. یعنی آن پیششان بوده است. پیششان بوده است حالا یا ممکن است همان کتاب التکلیف شلمقانی باشد چون قمی ها کتاب التکلیف شلمقانی را قبول داشتند. یک بحث هایی حالا در موردش هست. و این هم شاهد بر این نیست این که در شرایع علی بن بابویه از او تأثیر گرفته است این که این را کتاب امام رضا می دانستند. این شاهد آن نیست می تواند همان تکلیف شلمقانی باشد. علی أی تقدیر در اینکه فقه الرضا غیر از شرایع علی بن بابویه هست با چاپ قطعه ای از کتاب شرایع علی بن بابویه مطلبش خیلی واضح تر شده است مقدمه کتاب را هم ببینید که

سؤال:

پاسخ: به عنوان کتاب التکلیف نیست. منقولاتی از کتاب التکلیف در کتاب ها وجود دارد که آن منقولات در فقه الرضا هست که از همان جا ها آقای سید حسن صدر استدلال می کند می گوید منقولاتی که می گویند اختصاصا در آن کتاب بوده است. اشاره کرده اند که این فتوای خاص فتوایی هست که فقط در کتاب التکلیف شلمقانی است. آن فتواهای خاص در این کتاب وارد شده است. از همین جا مرحوم سید حسن صدر استدلال می کند که این کتاب همان کتاب التکلیف شلمقانی است. آن بحث های مفصلی دارد که نمی خواهم وارد تفصیل آن بحث ها شوم. خودم هم ریزه کاری های کامل بحث را چیز نشدم که تمام جوانبش را بررسی کرده باشم. این است که ولی کلیتش همین است که عرض کردم.

سؤال:

پاسخ: نه کتاب التکلیف شلمقانی هست روایت حالا آن بحث هایی دارد که تکلیف شلمقانی باشد معتبر هست یا نیست به آن معنا نمی شود معتبر دانست. به منزله فقه معصور است. شبیه مثلا مقنع صدوق است. شبیه مقنعه شیخ مفید است. شبیه جمل العلم والعمل سید مرتضی و نهایه شیخ طوسی در این رده باید بررسی کرد. اگر بتوانیم از اینها روایت در بیاوریم از این هم می شود. چیزی بیشتر از آنها از آن در نمی آید. اما عمده آن دلیل اولی هست که ایشان آورده اند که آقای قمی هم روی آن تکیه می کند. ما عرض می کردیم که استدلال به عموم تنزیل در صورتی صحیح است که تعلیل ظهور در علیّت تامه داشته باشد. و این تعلیل ولو به قرینه خارج، ظهور در علیت تامه ندارد. من حالا این استدلال را می خواهم یک مقداری بیشتر توضیح دهم من تصور می کنم که اصلا این روایات تفضیل ذاتا ظهور ندارند به اینکه ناظر به علیت تامه هستند. حالا آن قرینه خارجی اش بماند. حالا آن قرینه خارجی اش ممکن است یک ان قلت و قلت هایی در موردش مطرح باشد که نمی خواهم خیلی واردش شوم اشاره به بعضی نکاتش می کن. ولی من منهای آن می خواهم عرض کنم می خواهم بگویم که این روایاتی که تفضیل حالا اصلا اصل استدلال را بیاییم بگوییم که چگونه است. این روایات مثلا در مورد اولاد مستقیم وارد شده است. محط استدلالشان مثلا گفته اند که دختر میّت نصف پسر میّت می برد. به دلیل اینکه پسر میّت هزینه های بیشتری را متکفل می شود. خب استدلال کرده اند ولو اینکه حکم معلل ما خصوص دختر و پسر میّـت است ولی به عموم تعلیل ما از دختر و پسر میّت به مطلق وارثی که ذکوریّت و انوثیّت در موردشان مطرح هست تعدی می کنیم. این اصل استدلال است. من عرضم این است در جایی که یک موقعی روایت ابتدائا در مقام تعلیل یک حکم است یک حکمی بیان کرده است می خواهد تعلیل کند. یک موقعی دو تا حکم هست اینها را دارد با هم مقایسه می کند در مقام فرق است. جایی که در مقام فرق است می گوید بین دختر و پسر چه فرقی هست که اینجا دختر سهمش نصف شده است. اینجایی که در مقام فرق است، این ظهور در این ندارد که می خواهد همه جهات مربوط به آن حکم را بیان کند. این می خواهد بگوید که دختر فرض این است که حکم معلل ما چیست؟ دختر میّت فرقش با پسر میّت چیست که دختر میت باید نصف پسر میت ببرد؟ می گوید فرقش این است که دختر میّت هزینه ای که پسر میت دارد متکفل نمی شود. این فرق همین که بتواند این دو مورد را از هم جدا کند ولو یک جهات دیگری وجود داشته باشد که آن جهات در این مورد مساوی باشند ولی در جاهای دیگر مساوی نباشند. این کافی است. ببینید شبیه من این جوری می خواهم مثال بزنم آن این است که یک کسی دو تا انار اینجا هست از آن سؤال می کنیم می گوید که من این انار بزرگ را بر می دارم. می گوییم چرا این را برداشتی می گوید چون بزرگتر است. این از آن استفاده می شود که هر چه بزرگتر باشد مطلوبیت دارد؟ این استفاده نمی شود. یعنی در مورد دو چیزی که از جهات دیگر مساوی هستند فرقشان را می خواهد بیان کند. حالا به تناسبات یاد یک قصه ای تعریف کنم دوستان انتظار دارند یک رفیقی داشتیم تعریف می کرد می گفت که ما آقای محترم شهرمان را این طلبه خوش نفس خیلی طلبه خوبی هم هست. می گفت آقای محترم شهرمان را دعوت کردم خانه و من خیال می کردم که میوه هر چه بزرگتر باشد مطلوب تر است. در بقالی محل ما یک مغازه ای بود خیارهای خیلی درشت می فروخت. من رفتم در این خیارهای درشت بزرگترین خیارهایش را جدا کردم و گذاشتم در یک سینی و آوردم جلوی این آقای محترم محلمان که مهمان ما بود. بعد بزرگترین خیار آن خیار ها را در یک بشقاب گذاشتم و گذاشتم جلوی آن آقا. می گفت آن گفت آقا آخه هر چیزی که بزرگ بود که مطلوبیت ندارد. حالا شما مثلا انار بزرگتر از انار کوچکتر بهتر است دیگر در مطلق میوه جات حالا چیزهای دیگر را که کار نداریم ولی در میوه جات مطلب میوه جات این بحث را بخواهد پیاده کنید این بحث درست نیست! عرض من این است اگر از شخص سؤال کنند لأی علهٍ اخترت هذا الرمان علی ذاک الرمان؟ بعد بگوید لأنه اکبر. آیا از آن استفاده می شود که در مقام اختیار وقتی دو چیز وجود داشتند حتما اکبرش را انتخاب می کند؟ این از آن استفاده نمی شود. چون این در مقام بیان فارق بی دو چیز هست. این فارق همین که از سایر جهات اینها مثل هم هستند از این جهت با هم دیگر فرق دارند. در بحث دختر اینکه می گوید چرا دختر میّت نصف پسر میت می برد؟ می گوید دختر میّت به خاطر اینکه هزینه کمتری متکفل می شود. حالا هر جایی کسی هزینه کمتر متکفل می شود باید سهم بیشتری داشته باشد؟ اصلا چرا شما این را فقط در دختر و پسر پیاده می کنید؟ آیا در مورد هر کسی که هزینه کمتری دارد باید از دختر هم باید تعدی کنید باید فرض کنید در مورد

سؤآل:

پاسخ: در مورد همان دختر ها. حالا اینها مثلا نوعیه در نظر بگیرید. بحث من این است فرض کنید در پدر و مادر آیا این ناظر به این است که پدر و مادر هم چون پدر هزینه بیشتری از مادر می برد، مادر باید نصف پدر ببرد؟ به این ناظر نیست. عرض کردم از جهت مقتضی آن یک بحث دیگر است که بحث هایش را در جلسه قبل توضیح می دادم که ممکن است بخواهیم بگوییم ناظر به مقتضی هست و قاعده مقتضی مانع و آن چیزهایی که قبلا بحثش گذشت.

سؤال:

پاسخ: عرض من همین است جایی که در مقام بیان فارق هست و عقلایی نشان دادن این فرق هست این لازم نیست علت تامه ذکر شود. همین که جزء العله باشد آن چیزی که در مقام فارق هست ظهور در علیت تامه ندارد. حالا منهای بحث چیزهای خارجی. خود این اصلا ظهور در علیت تامه ندارد. حالا اینکه در مورد اخوه مثلا أبی اخوه امی و اخوات امی مساوی هستند آیا آن می تواند این ظهور را از بین ببرد یا نمی برد. آن حالا وابسته به این هست که ما در واقع این نکته اش را اشاره اجمالی کنم ببینید یک موقعی ما می گوییم ذاتا علیّـت تامه از این روایت استفاده می شود آن قرینه خارجیه باید ببینیم که این ظهور این روایت در علیّت تامه بودن را از بین می برد یا خیر؟ ممکن است ما بگوییم اصلا ظهور این روایت در علیت تامه بودن به خاطر این است که اگر در متکلّم در مقام بیان همه اجزای علت تامه است اگر در مقام بیان همه اجزای علت تامه باشد، اقتصار کرده است بر این یک قسم سایر چیزها را بیان نکرده است این ظهور در علیت تامه پیدا می کند. به قرینه خارج ما می فهمیم که این متکلم در مقام بیان همه اجزای علت تامه نیست. آن قرینه خارج اگر باعث شود که آن نکته ای که علیت تامه بر آن اساس استوار است. یک موقعی است که از اول کلمه علت تامه را به کار برده بوده است گفته است العله التامه لتفصیل الرجال علی النساء، این است که هزینه رجال بیش از هزینه نساء است. خب آن بود می گفتیم آن قرینه خارجیه این را تخصیص می زند. ولی بحث این است که گاهی اوقات آن قرینه خارجیه منشأ می شود که اصلا آن نکته ای که آن نکته منشأ ظهور در علیّت تامه هست آن نکته را از بین ببرد. آن نکته ان است که متکلم در مقام بیان همه جهات مربوط به علت است. متکلم همه نکات مربوط به علت را می خواهد بیان کند. و چون اقتصار کرده است بر این یکی می فهمیم که علت تامه است. از اینکه قرینه خارجیه ما می فهمیم نه متکلم در مقام بیان همه اجزا نبوده است. همان که ما الآن می گوییم ذاتا اصلا ظهور ذاتی اش این نیست. این در مقام فارق بین این دو صورت هست. جایی که در مقام فارق باشد ظهور در این ندارد که تمام نکات این دو تا را باید بیان کند. همین مقدار فرقی که در مورد این دو تا دارند باید بیان کند. همین مقدار کافی است.

سؤال:

پاسخ: نه نه به آن جهات نمی خواهم فرق بگذارم. بحث من این است که در جایی که در مقام بیان فارق هست آنجا ظهور در علیت تامه ندارد. عرض من این است. خب دیگر این بحث اینجا تمام است. بنابر این این بیان هم به نظر ناتمام می رسد. و هیچ یک از بیاناتی که ذکر شده است در این مسئله تام نیست. حالا برویم در آن دو سه مسئله بعدی که ببینیم در آن مسائل باید چگونه مشی کنیم. این نکته را فقط ضمیمه کنم که این استدلال هایی که به عنوان استدلال جایگزین ذکر کردیم مفادش با مفاد آن قانونی که گفتیم فرق دارد. در بعضی از این استدلالات در بعضی از آن مسائل بعدی می آید و بعضی نمی آید. به خاطر همین در آن مسائل بعدی ما همه آن مسائل را بر اساس آن اصل کلی پیاده کردیم. ولی بعضی از این ادله ای که می گویم در مسائل بعدی جاری نیست به خاطر همین در آنها هم مثلا فتوای آقای خویی گاهی اوقات فرق کرده است و از نحوه اجرای فتوای آقای خویی در مسائل بعدی کشف می شود که آقای خویی به چه دلیل استناد کرده است. این را من بعدا توضیح می دهم مسائل بعدی ای که آقای خویی از نحوه فتوایشان مشخص می شود که استدلال ایشان در مورد نوه پسری و نوه دختری این است که هر دو للذکر مثل حظ الانثیین ارث می برند به چه چیزی باید استناد کرده باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد